

الف / ۱) قول ایروانی:

مرحوم ایروانی می نویسد:

«التحقیق ان الحروف لا وضع لها أصلاً و إنما الوضع للهيئات التركيبية الدالة على أنحاء الروابط الخاصة ... (و ظنی) ان حسابان الوضع للحروف ناشئ مما يرى من حصول الاختلاف في المعنى باختلافها فيظن استناد ذلك إلى معنى الحروف غفلة عن ان ذلك غير معقول و مع ذلك فهو غير مجد و عن ان الاختلاف المذكور ناشئ من اختلاف أوضاع المركبات بهيئاتها المتولدة من تخلل الحروف بلا وضع متعلق برقاب الحروف»^۱

توضیح :

۱) حروف اصلاً دارای وضع نیستند بلکه آنچه دارای وضع است «هیئت هایی» است که «روابط خاصه» را می رساند. (یعنی: «من» اصلاً معنی ندارد بلکه جمله ای که دارای «فی» است دارای وضع است یعنی واضع گفته «زید» فی الدار» روی هم دارای وضع است و این معنا را می رساند که «زید در خانه است»)

۲) علت اینکه دیگران پنداشته اند حروف دارای وضع هستند آن است که دیده اند بود و نبود حروف معنی را تغییر می دهد، در حالیکه این تغییر ناشی از معنای حروف نیست بلکه ناشی از وضع های متعددی است که هیأت ها دارند. ما می گوئیم :

در تشریح و توضیح مبنای مرحوم ایروانی، می توان گفت: از نگاه ایشان همانطور که لفظ «الف» در «دار»، «منار» و «اکبر» وجود دارد ولی هیچ ارتباطی با وضع این کلمات ندارد (یعنی دار به صورت بسیط به معنای منزل است و چنین نیست که «الف» بر قسمتی از معنی دلالت کند) به همین صورت «زید» فی الدار» بر «بودن زید در منزل» دلالت می کند و چنین نیست که «داخل بودن» از «فی» فهمیده شود.

باید توجه داشت که این حرف - اگرچه به ظاهر عجیب به نظر می رسد - بدان جهت مورد توجه مرحوم ایروانی قرار گرفته که ایشان ابتداء «معنا دار بودن حروف» را محال عقلی دانسته است و سپس به این قول گرایش یافته است. در نقد فرمایش مرحوم ایروانی باید بگوئیم:

مرحوم ایروانی در ابتداء تلاش کرده است که با برهان عقلی ثابت کند که بقیه مبانی سر از استحاله عقلی در می آورد و لذا به این مبنا گرایش یافته است. در آینده اشکالات ایشان را بر بقیه مبانی مطرح کرده و ردّ می کنیم. پس از دیدگاه ما - چنانکه خواهیم آورد - مبانی دیگر محال نیستند.

۱. نهاية النهایة ؛ ج ۱ : ص ۱۱ و ۱۲



حال : با توجه به آنچه گفتیم: آنچه ایشان در تشخیص معنای حروف آورده است - چنانکه خود ایشان می فرماید - با متفاهم عرفی مغایر است. چراکه از دیدگاه عرف و ائمه لغت، چنین نیست که هیأت «زید فی الدار» با هیأت «زید علی الدار» دو وضع جداگانه داشته باشد و اصلاً «فی» و «علی»، وضع نداشته باشد.



شیخ رضی در کتاب «شرح کافیه» عبارتی دارد که منشأ اختلافات بسیاری شده است. کلام ایشان که زمینه پیدایش قول دوم نیز شده است^۲ دارای ذیلی است که باعث شده برخی بگویند نجم الاثمه به قول اول گرایش داشته است.

در ادامه عبارت ایشان را با تقریراتی که از این قول ممکن است وجود داشته باشد، مرور می‌کنیم.

«ثم نقول: ان معنى «من» الابتداء، فمعنى «من» و معنى لفظ «الابتداء» سواء إلا أن الفرق بينهما أن لفظ الابتداء ليس مدلوله مضمون لفظ الآخر، بل مدلوله معناه الذى فى نفسه مطابقة، و معنى «من» مضمون لفظ آخر ينضاف ذلك المضمون الى معنى ذلك اللفظ الأسمى؛ فلهذا جاز الإخبار عن لفظ الابتداء، نحو: الابتداء خير من الانتهاء، و لم يجز الإخبار عن «من» لأن الابتداء الذى هو مدلولها فى لفظ آخر، فكيف يخبر عن لفظ ليس معناه فيه؟ بل فى لفظ غيره، و انما يخبر عن الشئ باعتبار المعنى الذى فى نفسه مطابقة، فالحرف وحده لا معنى له أصلاً، اذ هو كالعلم المنصوب بجنب شئ ليدل على أن فى ذلك الشئ فائدة، فاذا انفرد عن ذلك الشئ بقى غير دال على معنى أصلاً.

فظهر بهذا أن المعنى الإفرادى للاسم و الفعل فى أنفسهما، و للحرف فى غيره»^۳

توضیح :

- (۱) لفظ «من» به معنای «ابتداء» است و لذا با لفظ ابتداء به یک معنی هستند
- (۲) فرق آنها این است که : مدلول و معنای لفظ ابتداء در ضمن لفظ دیگری نیست در حالیکه معنای لفظ «من» در ضمن لفظ دیگر است.
- (۳) لفظ ابتداء معنای «فى نفسه» دارد ولی معنای «من» در ضمن لفظ دیگری است به این صورت که: «معنای ضمنی» [ابتداء] در ضمن لفظ دیگری [بصره] است که این معنای ضمنی [ابتداء] به معنای اصلی لفظ دیگر [بصره] اضافه شده است.
- (۴) به همین جهت می‌توان «ابتداء» را مبتدا قرار داد و از آن خبر داد در حالیکه لفظ «من» را نمی‌توان مبتدا قرار داد چراکه معنای «من» در ضمن لفظ دیگر است و چیزی که معنایش در ضمن کلمه ای دیگر است چگونه مبتدا واقع می‌شود.
- (۵) پس حرف به تنهایی معنا ندارد بلکه مثل علامتی است که وقتی کنار چیزی قرار می‌گیرد دلالت می‌کند که آن چیز فائده ای دارد و وقتی به تنهایی واقع شد، بر هیچ چیزی دلالت نمی‌کند.

^۱ . شیخ محمد بن حسن استرآبادی نجفی نحوی رضی الدین، نجم الاثمه ؛ م : ۶۸۶ ق، صاحب کتاب الشرح الكبير معروف به «شرح رضی علی الکافی» (الکافیة فى النحو نوشته ابن حاجب است) شرح نجم الاثمه از درجه ای از اهمیت برخوردار است که سیوطی درباره آن می‌نویسد بر غالب کتاب های نحوی چنین شرحی نوشته نشده است (کشف الظنون/ حاجی خلیفه/ ج ۲ : ص ۳۲۶) برخی بر این عقیده اند که وی شیعه بوده و شاهد خویش را مثالی گرفته اند که وی در بحث «ترتیب بین الفاعل و المفعول» مطرح کرده است. این مثال چنین است : «استخلف المرتضى المصطفى» (شرح رضی ؛ ج ۱ : ص ۱۹۱) و یا در جای دیگر می‌نویسد: «الحسين رضی الله عنه ثالث الاثني عشر» (ن ک مقدمه کتاب ؛ ص ۸)

^۲ . ن ک : لمحات الاصول (امام خمینی) ؛ ج ۱ : ص ۲۵

^۳ . شرح رضی ؛ ص ۳۷



۶) پس معنای اسم و فعل متعلق به خودشان است و معنای حرف در غیر آن است.

